

دکتر ابوالقاسم سلامیان

استاد یار دانشگاه پهلوی

(مسلك عرفان ، مكتب آزادمنشی ، خدمت به خلق ارتباط به همداء است)

در میان اجتماعات بشری گاه گاه اندیشمندان و عرفائی ظهور می نمایند که تکامل حیات اجتماعی به پیروی از افکار عالی انسانی آنان بستگی دارد ، چنین افرادی فقط ویژه زمان خویش نیستند بلکه انسانهای متعلق به عصر و زمانی هستند که ممکن است تکامل و علوانسانیت در جهان بوجود آورد. برای شناسائی و تعیین مراتب کمال و صفات ایندسته از انسانها حدود و مقیاسی درست مردم عادی حتی کسانی که عالم اند نه عارف ، نیست زیرا واژه ها بمنزله کوره راه یا چراغ بی روغن بی فروغی هست و عالمان لغوی و قشری چنین اند بعکس عارفان مقام قدس و درجه پاکی باطن و وسعت فکرشان به آنها مجال میدهد تا غور در و ژرف نگردد عالم بی رنگ و نشان باشند و با دیدی که در خور ادراک دل بستگان به عالم مادی نیست به سرای مراسم رنگ و نیرنگ می نگرند، از اینرو مفهوم سخنان این انسانهای دقیقه یاب نکته بین حقیقت شناس که در حد نظر گسترده و دید وسیع وافق روشن دل پاکشان می باشد به زندانیان حواس و آزمندان آزرست می نگرند زیرا اینان مغزشان انباشته از نخوت و خودگنده بینی می باشد و از اینجهت حقائق بر این قبیل افراد پوشیده است زیرا عارفان آشنا و سالکان راه حق لیاقت درک حقایق را دارند و گفته لسان النیب شاهد این مدعاست :

تا نکردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سرش

شگفتی نیست که عرفاء نامدار با اندیشه های عالی انسانی همچنان جنبه

انسانی آنها در پرده استتار بماند و سخنرانان مدعی و بعضی مقاله نویسان خود-
خواه نخواهند توانست گوشه‌ای از جمال انسانی آنها را خود ببینند تا چه رسد
که به دیگر طالبان بشناسانند، از اینجهت که این پژوهندگان مقام خواه نه
واقع بین، در چهارچوب ماده پرستی اسیرند، رشته‌های ما و بن چنان در قدم اول
پایشان را بسته است که با پندار نارسای خویش دیگران را بوادی بی خبری
می‌کشانند، مردمان خودکامه خود پرست که در مدت عمر در از خویش نتوانسته‌اند
یا نخواسته‌اند از خود قدمی فراتر نهند چگونه قادرند راه به سر منزل کسانی
برند که :

گردهستی را ز دامن روفته

پای همت بر دو عالم کوفته

از میان برخاسته گفت و شنود

رهروان غیب در عین شهود

کسانی قادرند حقیقت مسلك عرفان را درک کنند که از جهت کمال ذات
وصفات و راه و روش انسانی لااقل به پایه رفیع آنان نزدیک و بر عالم بی چون
ایشان اشرافی حاصل کرده باشند زیرا معلوم است بی حصول سخیت، شناخت
ممکن نگردد.

بسر و قشاش خلق ره کی برند

که چون آب حیوان به ظلمت درند

دو صفتان خون آشام که تمام عمر یعنی سرمایه خود و خداشناسی را در
راه قتل و غارت و ریختن خون هم‌نوع و تصرف سرزمینهای مسکونی موروئی که
زادگاه میهن عزیز ملل صلح جوی جهان است به متابعت غریزه وهمی برتر جوئی
تصرف نموده‌اند و افکار دانشمندان را که باید برای بهتر زیستن، بیشتر جلب
محبت نوع نمودن، از راه دلجوئی گرد ملال از چهره‌های مردم رنج دیده زدودن
وزندگی مسرت آمیز ابناء جنس را فراهم ساختن، صرف بشود در راه تهیه سلاح-
های تخریبی و وسائل ارباب نوع بشر بکار می‌برند و با نیروی سر نیزه و کشتار-
های دسته جمعی مردم بی دفاع و آدمهایی را که خداوند آزاد خلق فرموده
بند و برده خود می‌سازند تا دامنه حکومت فاسد ستمگری خود را گسترده‌تر
کنند بکس اینان: عرفا آزار به يك مورچه را جائز نمی‌دانند و حکایت مربوط
به شبلی که در باب دوم بوستان سعدی وجود دارد بهترین شاهد بر این مدعا است.

صفات آزادمنشی بمفهوم واقعی دست نمیدهد و تحقق پیدا نمی‌کند مگر
آنگاه که آدمی از تسلط قوای حیوانی و خوبیهای ددمنشی آزاد گردد و آرامش

عالم وجودی خود را در صلح جهان بشریت جستجو کند و هر فرد برای رسیدن به مراحل کمال و ورود در مسلك آزادمنشی و انسان دوستی و عرفان موظف است که مرتبه حیوانی و خصوصیاتش را در حد افراطی و شهوی ترك کند تا آماده ورود به عالم انسانیت گردد و از مرحله حیوان ناطق پا فراتر گذارد و به آغاز انسانیت که بیگانگی در آنجا کفرست ، قدم نهد و نیز بدستور مربی کامل مکمل راه سلوک بسوی کمال مطلق را بیبماید تا به مرحله تزکیه نفس برسد و در اثر تکامل روح انکشاف قلبی برایش حاصل شود و گذشته و آینده نگر گردد بمقام پیر برسد تا مصداق گفتار خواجه شیراز واقع شود :

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد

واندر آن آینه از حسن تو کرد آگام

در این مراحل است که ارزش زمان و مکان از میان برمیخیزد و پرده های تاریک مادیت از پیش سالک دریده میشود و با ارتباط به مبده نور حقیقت همراه انوار قدرت معنوی انسانی سیر میکند و چون درهای ملکوت آسمان حقائق بسر وی دل او گشوده میشود در نزد چنین عارفی دیگر نشانی از بنف ، خود خواهی افراطی ، خود بزرگ بینی ، تبعیضات گوناگون زمان و مکان اصلا دیده نمیشود و در حریم قدس معرفت و دائره انسابدی و سرمدی آزادانه به سیر معنوی خویش ادامه میدهد تا خودشناسی که مقدمه خداشناسی است تحقق یابد و غزل شمس مغربی گواه این موضوع است :

یار تا من هستم ، از خود با خبر ، نگذاردم

تا ز من باقی بود اسم و اثر نگذاردم

تا ز من ما و منی را باز نستاند نکار

تا نسازد او ز من چیزی دگر نگذاردم

با وجود آنکه گشتم در پیش از خویشتن

چون زمین و آسمان زیر و زبر نگذاردم

من بخود محجوبی از وی دارم امیدی که او

در حجاب از خویشتن ، دین بیشتر نگذاردم

گر چه من اندر هوایش پر و بالی میزنم

لیکن امید است کاو بی بال و پر نگذاردم

مردم چشم از آنم چشم انسان کرده است

چونکه من انسان عینم از نظر نگذاردم

وز که دیدار و گفتارش یقین دانم که او
یک زمان بی سمع و یک دم بی بصر نگذاردم
من گدای او از آن گشتم بسان مغربی
کاو دگر همچون گدایان در بدر نگذاردم

عرفا خودشناسی را راه خداشناسی دانسته اند بمصداق : من عرف نفسه عرف ربه سالکی که نیک اندیشه کند و خود را از خوبیهای ناپسند تخلیه و تزکیه کند و به صفات حمیده تخلیه نماید و در راه شناسائی معشوق مطلق سیر و سلوک نماید ، مراتب علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین را طی خواهد کرد و در پایان کار خود مادی نسبی را فراموش میکند و در خود مطلق فانی میشود و به کمال مطلق ارتباط پیدا می نماید و در این حال است که حافظ گفته :

در خرابات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم
ابوسعید ابوالخیر گفته است : مدت ها حق را می جستم گاه میافتم گاه نه اکنون خود را می جویم و نمی یابم . حافظ هم درهمه جا و همه کس اثر خللاو سری از اسرار آفرینش را جستجو می کند .
گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
هدف نهائی مسلك عرفان اینست که انسان را به کمال مطلق برساند و ارتباط به مبدء مطلق از راه درایت امکان دارد و کسیکه قوه درایت کامل پیدا کند نیک می اندیشد آزادمنش میگردد و به کمال مطلق که معشوق مطلق و روح آفرینش و نیروی لایزال است خواهد رسید و این ارتباط ایجاد شوق در عارف میکند و سرانجام اتحاد عشق و عاشق و معشوق در مرتبه کمال تحقق می یابد و عارف در این مرحله از خود فانی و بحق باقی میگردد.

مآخذ

علاوه بر مآخذی که در متن مقاله نامشان برده شد از مآخذ ذیل هم استفاده شده است :

- ۱ - رساله قشیریه
- ۲ - طبقات الصوفیه
- ۳ - منطق الطیر عطار
- ۴ - فتوح نامه حسین کاشفی
- ۵ - کلیات سعدی
- ۶ - دیوان حافظ
- ۷ - مقالات مربوط به حافظ شناسی